

## زبان و فرهنگ عامیانه در دیوان صائب

نصرت‌الله دین محمدی کزفسی<sup>۱</sup>



### زبان عامیانه

زبان عامیانه گونه‌ای از زبان معیار است که عموم مردم در زندگی عادی خود، برای ایجاد ارتباط، از آن سو می‌جویند. غالباً هر واژه و اصطلاح و عبارت آن ریشه در اعماق عقاید، باورها، آداب و سنت‌ها و تجربه‌های گوناگون محیطی و اجتماعی و قومی‌ای دارد که در طول سالیان متمادی شکل یافته‌اند. این زبان، به دلیل زنده و پویا بودنش، سخت غنی است و می‌توان آن را سرچشمه زبان علمی و ادبی دانست.

### فولکلور

فولکلور، مرکب از دو جزء folk به معنای مردم، توده، عامه، و lor به معنای دانش، آگاهی دانستن، معلومات،<sup>۲</sup> و فولکلور، دانشی است که به مطالعه ابعاد سنتی یک جامعه می‌پردازد

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

۲. پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران، حسینعلی بیهقی، اداره موزه‌های آستان قدس، ج ۲، ۱۳۶۷، ص ۱۱.

که شیوه‌های زندگی، اعمال و رفتار، عادات، باورها و اسطوره‌های سنتی پابرجا را، که برخی از اشکال رفتار و روابط اجتماعی موجود را بیان می‌کند، تشکیل می‌دهد.<sup>۱</sup>

در دوره دویست و چهل ساله حکومت صفویان بر ایران (۹۰۷ - ۱۱۴۸ ق) به علل مختلف، از جمله کم‌توجهی پادشاهان صفوی به شعرهای مدحی، شعر از دربار خارج شد و به میان مردم راه یافت؛ و چون شرایط خاص شاعری از میان رفت، همه اصناف جامعه، حق ادعای شاعری پیدا کردند. مثلاً قصاب کاشانی، قصاب بود و علی‌نقی قمی، بنا، و شاهپور تهرانی، بازرگان، میرالهی همدانی و ملا شکوهی قهوه‌چی و زکی همدانی، نعلگر بودند.<sup>۲</sup> میرزا محمدعلی تبریزی اصفهانی، معروف به صائب و صائباً (۱۰۱۶ - ۱۰۸۱ ق)، در این دوره زندگی می‌کرد و بالطبع تحت تأثیر سبک دوره خویش بود. در شعر او زبان عامیانه و فرهنگ مردم با تمام وجود حضور دارد؛ انگار صائب تعمدی داشته است بر این که تمام واژه‌ها و ترکیبات و امثال و حکم رایج در زبان عوام، و اندیشه‌ها و حکمت و تمام اعتقادات و خرافات، بازی‌ها، رسوم و هر آنچه از مردم بود و به مردم تعلق داشت، همه و همه را ثبت و ضبط کند. بدین سان وی علاوه بر شعر گفتن، همتی نیز بر بقای اندوخته‌های موجود دوره خویش داشت که متعلق به مردم بود. به قول یکی از ادبا، هیچ معنا و مضمونی در جهان نیست که در شعر صائب نیامده باشد. او از گل قالی، تندباد بیابان، و تبخال، مضمون ساخته است.<sup>۳</sup>

در این مقاله کوشش شده است نمونه‌هایی اندک‌شمار از جلوه‌های زبان عامه و فرهنگ مردم در شعر صائب معرفی شود.

## زبان عامیانه

### لغات و واژه‌های عامیانه

انگاره (هر چیز ناتمام)؛ بخیه (کوکمی که روی پارچه، با دست یا چرخ خیاطی بزنند)؛ بسل (حیوانی که سرش را بریده باشند)؛ بیعانه (پیش‌بها)؛ پرداز (جلا دادن)؛ پینه (وصله)؛ چشمک (غمزه و اشاره به چشم)؛ خمیازه (دهن‌دره)؛ رشوت (آنچه به کسی دهند تا کارسازی ناحق کند)؛ رفو (دوخت)؛ شُتَل (آنچه در قماربازی، حریف برده به حاضران مجلس بدهد)؛ شگون (مبارکی و خجستگی)؛ شلایین (سخت درگیرنده به چیزی)؛ فطیر

۱. همان، ص ۱۳.  
 ۲. سبک‌شناسی شعر، سیروس شمیسا، فردوسی، ج ۲، ۱۳۷۵، ص ۲۸۴.  
 ۳. همان، ص ۲۹۷.

نانی که خمیر آن خوب برنیامده باشد؛ قَلْقُل (آواز شراب و آب که از گلوی صراحی برآید)؛ کاکل (موی تارک سر)؛ گَزْک (مزه)؛ مَرَس (طنابی که برگردن سگ بندند)؛ مفت (رایگان)؛ های های (شور و غوغای ماتم زدگان)؛ های هوی (شور و غوغای اهل طرب)؛ هُو (بانگ و فریاد)؛ هی هی (کلمه‌ای که بدان شتر را به علف خوانند)؛ یَلّی (فریادی که در وقت مستی و رسیدن خبر خوش یا در حال سماع و ذوق گویند):

کِشتی تن را شکستم، یَلّی از حجاب بحر رستم، یَلّی

ج ۳۴۱۹/۶

### عبارت‌های کنایی

آب از آهن کشیدن: کار ممتنع کردن (ج ۳، ب ۱۲۰۵)؛ آب در گره داشتن: تلاش امر محال کردن (ج ۱، ب ۶۴)؛ آتش پاره: آدم پرشور و پرحرکت (ج ۳، ب ۱۵۲۴)؛ آینه زیر نم‌داشتن: صفا و پاکی پنهان بودن (ج ۱، ب ۳۵۰)؛ بخیه بروی کار افتادن: رسوا شدن (ج ۲، ب ۷۹۴)؛ چشم پریدن: جستن چشم که نشانه رسیدن خبری باشد (ج ۵، ب ۲۲۸۶)؛ جگی جگی‌گاه: غبغب (ج ۲، ب ۱۱۰۱)؛ چشم شور: چشمی که اثر بد داشته باشد (ج ۱، ب ۸۳)؛ خاک در کاسه کسی کردن: ذلیل کردن (ج ۱، ب ۷۳۹)؛ دندان‌نمایی: تهدید کردن (ج ۵، ب ۲۳۷۰)؛ دو آتش: قوی و زورمند (ج ۴، ب ۱۸۵۸)؛ راست خانگی: راستی و درستی (ج ۲، ب ۸۳۴)؛ زبان گندمین: زبان هموار و نرم (ج ۳، ب ۱۴۲۹)؛ سبز شدن آب: زنگار بستن آب (ج ۱، ب ۱۱)؛ ستاره سوخته: بدبخت (ج ۲، ب ۱۰۱۰)؛ سینه دزدیدن: گریختن (ج ۳، ب ۱۵۵۸)؛ سیه کاسه: بخیل (ج ۵، ب ۲۴۰۱)؛ شراب زده: آن که از شراب خوردن بسیار سیر بر آمده و رغبتی بدان نکند (ج ۲، ب ۱۰۰)؛ شوره پشت: چارپای سرکشی که اگر در زیر بارش کشند، بار را بیندازد و اطلاق آن بر چنین آدمی، مجاز است (ج ۳، ب ۱۲۳۱)؛ شیرگیر: مردم نیمه‌مست یا تمام‌مست (ج ۲، ب ۳۲۷).

### تمثیل و ضرب‌المثل‌ها

از جدایی قطع پیوند خدایی مشکل است

گر شود سی پاره، از هم کی شود قرآن جدا

ج ۸/۱

## در نگیرد صحبت پیر و جوان با یکدیگر

تا به هم پیوست، شد تیر و کمان از هم جدا

ج ۸/۱

می توان از عالم افسرده دل برداشت زود از تنور سرد می گردد به گرمی نان جدا

ج ۸/۱

شرکت روزی، خسیسان را به فریاد آورد

بر سر نان پاره، سگ دشمن بود درویش را

ج ۴۶/۱

ندارد گریه کردن، حاصلی در پیش بی دردان

میفشان در زمین شور صائب، تخم قابل را

ج ۱۹۴/۱

از همت بزرگ، به دولت توان رسید آری، به فیل صید نمایند فیل را

ج ۳۴۸/۱

تا فشاندم برگ هستی، از ملامت فارغم

نخل شد ایمن ز سنگ کودکان چون بار ریخت

ج ۴۷۱/۲

هر که پیوندد به اهل حق، ز مردان خداست آهن پیوسته با آهن ربا، آهن ریاست

ج ۴۷۵/۲

جمع دل در عالم اسباب کردن مشکل است

حفظ خرمن در ره سیلاب کردن مشکل است

ج ۵۲۱/۲

کار نادان می شود مشکل تر از تدبیر خویش

از لگد محکم شود خاری که در زیر دم است

ج ۵۳۲/۲

ایمن از دشمن خاموش شدن بی‌باکی است

خطر راهروان از سگ غافلگیر است

ج ۷۲۸/۲

ز درد و داغ محبت مگو به مرده‌دلان      تنور سرد، سزاوار بستن نان نیست

ج ۸۸۹/۲

روح قدسی در تن خاکی چه سان خامش شود؟

طشبتِ بام‌افتاده را آواز می‌باشد بلند

ج ۱۲۲۳/۳

در جوانی ز می‌تاب گذشتن ستم است

شنبهٔ خود، شب آدینه نمی‌باید ساخت

ج ۱۶۲۳/۴

## باورهای توده، و آداب و رسوم

### باورهای توده

۱. اسپند دود کردن: «برای میمنت مجلس عروسی، و دفع شرّ و سیاه‌بختی، اسفند در آتش می‌ریزند.»<sup>۱</sup>

«برای رفع بیماری و چشم‌زخم، اسفند دود می‌کنند. اگر این کار را نزدیک غروب بکنند، بهتر است یک تکه پارچه یا نخ یا یک تار از بند تنبان و یا خاک ته کفش کسی که نسبت به او بدگمان‌اند را گرفته، با قدری اسفند دور سر بچه یا ناخوش می‌گردانند و می‌گویند: اسفند و اسفنددونه، اسفند سی‌وسه دونه، از خویش و از بیگانه. هر که از دروازه بیرون برود، هر که از دروازه تو بیاید، کور شود چشم حسود و بخیل.»<sup>۲</sup>

بسیار چاره هست که از درد بدتر است      صد چشم بد، برابر دود سپند نیست

ج ۱۰۰۱/۱

۱. عقاید و رسوم مردم خراسان، ابراهیم شکورزاده، سروش، ج ۲، ۱۳۶۲، ص ۱۷۹.

۲. نیرنگستان، صادق هدایت، [بی‌نا]، چ ۳، ۱۳۴۲، ص ۱۱۴.

شراب و شاهد و ساقی و مطرب هر که را باشد

سپندی گو بر آتش نه، که خوش جمعیتی دارد

ج ۱۴۳۳/۳

۲. پری زده: «کسی را گویند که جن به او یار شده باشد و او از مغبیات خبر دهد و از

ماضی و مضارع گوید.»<sup>۱</sup>

نوروز شد که جوش زند خون باغها از بسوی گل، پری زده گردد دماغها

ج ۳۸۷/۱

۳. جغد و شومی آن: «[جغد] مرغی است به نحوست و شومی مشهور، و به جاهای خرابه

مأنوس است.»<sup>۲</sup>

«جغد را که ببینند باید بگویند: میمنت خانم، خوش آمدی. عروسی است.»<sup>۳</sup>

دل تاریک را از فکر دنیا نیست دلگیری که باغ دلگشای جغد جز ویران نمی باشد

ج ۱۵۱۶/۳

نمی توان دل بی داغ یافت در عالم که از سیاهی جغد، این خرابی خالی نیست

ج ۸۹۲/۲

۴. چشم پریدن: «اگر پلک چشم راست بپرد، خوشحالی به انسان روی می آورد و اگر

پلک چشم چپ بپرد، غم و مصیبت به او می رسد.»<sup>۴</sup>

از پریدن های چشم و از تپیدن های دل می رسد از یار پیغامی که می باید مرا

ج ۷۶/۱

چشمی که با خیال تو در خواب ناز بود از مژده وصال پریدن گرفت باز

ج ۲۳۲۳/۵

۱. فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی شروانی، سیدضیاءالدین سجادی، زوار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، برات زنجان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۲۵.

۳. نیرنگستان، ص ۱۳۰. ۴. عقاید و رسوم مردم خراسان، ص ۳۰۹.

۵. چشم شور: «چشمی است که به اعتقاد عوام از نگرش آن به اشیا و انسان‌ها، آزار و گزند می‌رسد.»<sup>۱</sup>

ز چشم شور، آب خضر خون مرده می‌گردد  
مکن بی‌پرده چون گل جام سرشار معانی را  
ج ۲۲۲/۱

۶. خروس بی‌محل: «خروسی که بی‌وقت بخواند باید کشت یا بخشید، وگرنه صاحبش می‌میرد.»<sup>۲</sup>

چون خروس بی‌محل بر تیغ می‌مالد گلو هر که در بزم بزرگان حرف بی‌جا می‌زند  
ج ۱۲۲۸/۳

۷. خفاش و ضعف چشم آن: «خفاش، شب از لانه‌اش بیرون می‌آید، به‌نظر می‌رسد وصل آفتاب نمی‌خواهد و با نور خورشید سازگاری ندارد.»<sup>۳</sup>

ز روشنایی دل، ظلمت است قسمت نفس سیاه روزی خفاش از آفتاب بود  
ج ۱۹۰۶/۴

۸. دق کردن ماه: «هنگامی که ماه در کاهش است... می‌گویند در دق افتاده است و لاغر و باریک می‌شود.»<sup>۴</sup>

لقمه بیرون کردن از دست خسیان مشکل است  
ماه نو دق کرد تا از خوان گردون نان گرفت  
ج ۶۹۵/۲

۹. دندان صدویست سالگی: «هر کس دندان صدویست سالگی را ببیند، عمرش زیاد می‌شود.»<sup>۵</sup>

۱. حافظ‌نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۹۰۶.

۲. نیرنگستان، ص ۱۳۰.

۳. فرهنگ اصطلاحات نجومی، ابوالفضل مصفا، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۵۱.

۴. فرهنگ فارسی، محمد معین، امیرکبیر، ج ۸، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۵۴۲.

۵. نیرنگستان، ص ۱۱۵.

شاخ و برگ آرزوها می شود موی سفید

حرص در صدسالگی دندان برون می آورد

ج ۱۱۷۸/۳

۱۰. ستاره داشتن در آسمان: «هرکس یک ستاره در آسمان دارد. وقتی می میرد،

ستاره اش می افتد.»<sup>۱</sup>

من ندارم اختری در هفت گردون ورنه هست

اختری از هر شرر پیش نظر پروانه را

ج ۱۱۷/۱

۱۱. صدف و قطره باران: «بر آن باور بودند که قطره باران در دهان صدف می افتد و پس

از پرورش یافتن، تبدیل به دُر می شود.»<sup>۲</sup>

از ضمیر صاف خود گرد تعلق شسته است

قطره در دست صدف زان درّ مکنون می شود

ج ۱۳۳۵/۳

۱۲. دعای اِن یَکَاد: «برای حرز چشم زخم وارد شده که آیه وَ اِن یَکَاد را بخوانند.»<sup>۳</sup>

خود را به چشم عاشق بر خویش جلوه دارد

بر حُسن خود دمیده

ج ۳۲۳۵/۶

۱۳. دنبه گداز کردن: «نوعی سحر و جادو، که ساحران به نام شخصی، سوزن بسیار بر دنبه

گوسفند بخلانند و افسونی خوانند و آن را در قبر کهنه بیاویزند و چراغی در زیر آن روشن

کنند تا از حرارت آن دنبه به گداز آید. چنان که می گدازد، آن شخص هم می گدازد و لاغر

می شود تا بمیرد.»<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۶۸. ۲. حافظ نامه، ج ۱، ص ۶۵۱.

۳. مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، انتشارات فاطمة الزهراء، ۱۳۷۶، ص ۵۳۵.

۴. فرهنگ اشعار صائب، احمد گلچین معانی، امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۱۷.



پهلوی چرب، دشمن روشن گهر شود ماه تمام، دنبه گداز از نظر شود  
ج ۲۰۵۱/۴

۱۴. دیو (یا پری) را در شیشه کردن: رسمی بوده است که برای رهایی پری زدگان، شیشه‌ای می‌آوردند، و افسونی می‌خواندند و می‌دمیدند و در شیشه را سخت می‌بستند و به پری زده می‌گفتند، دیو یا پری تو را گرفتیم و در شیشه کردیم تا بیش تو را نیازارد.<sup>۱</sup>

با پری در شیشه کردن دیو را انصاف نیست

عقل را واکن ز سر در کار عشق اندیشه کن  
ج ۲۹۴۸/۶

۱۵. نعل در آتش نهادن: یک جادوی بسیار رایج بین ساحران که برای ایجاد محبت شدید در کسی، به نیت او و به نام خواهانش، نعل کهنه‌ای را با اوراد و اذکار در آتش دفن می‌کردند و...<sup>۲</sup>

شمع در محفل از آن نعل در آتش دارد که به بال و پر پروانه رساند خود را  
۲۴۷/۱

برخی از آداب و رسوم و سنت‌ها

۱. خشت لحد: پس از گذاشتن مرده در قبر، یکی از مردان خانواده مرده به درون گور می‌رود و مرده را به پهلوی راست و رو به قبله می‌خواباند و پاره آجری زیر سر و خشتی خام در پشت او می‌گذارد.<sup>۳</sup>

چون به بالین سر نهی، یادآور از خشت لحد

چون برآری سر ز خواب، از صبح محشر یاد کن

ج ۲۹۴۵/۶

۲. شمع (چراغ) مزار: «پس از چیرگی تازیان... به جای آتش مقدس، رسم شد شمع یا

۱. مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب‌رهر، صفی‌علیشاه، ج ۸، تهران ۱۳۷۵، ص ۱۴۵.

۲. کتاب کوچه، احمد شاملو، انتشارات مازیار، دفتر اول، ج ۲، تهران ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳. فرهنگ مردم ایران، سیدعلی میرنیا، نشر راما، ج ۱، تهران ۱۳۶۹، ص ۲۰.

چراغی بر مزار مرده در شب اول قبر روشن نمایند.<sup>۱</sup>

باده گلرنگ خوردن در کنار لاله‌زار

بر سر خاک شهیدان، شمع روشن کرده است

ج ۵۳۲/۲

۳. بی‌کلاهی، نشانه سوگواری: کلاه، از لوازم منصب و مقام است. بی‌کلاهی نشانه خلع از منصب و مقام و گاه نشانه سوگواری نیز بوده است.<sup>۲</sup>

سودای عشق در سر مجنون بی‌کلاه با تکه کلاه فریدون برابر است

ج ۹۳۰/۲

۴. کلوخ‌اندازان: در اکثر نقاط ایران، روز آخر ماه شعبان را روز کلوخ‌اندازان گویند. در این روز، مردم ضمن این که دور هم جمع می‌شوند و به شادی و نشاط می‌پردازند، خود را برای ماه رمضان آماده می‌کنند.<sup>۳</sup>

روزه نزدیک است، می‌باید کلوخ‌انداز کرد

زاهدان خشک را رندانه از سر باز کرد

ج ۱۱۶۳/۳

۵. کوزه‌شکنی: از مراسم مخصوص چهارشنبه‌سوری آن بود که درون کوزه کهنه‌ای مقداری نمک و زغال و سکه ده‌شاهی می‌ریختند؛ هر یک از افراد خانواده یک‌بار کوزه را دور سر می‌چرخاند، و نفر آخری کوزه را از پشت بام به کوچه می‌انداخت و می‌گفت: «درد و بلای ما بره توی کوزه و بره توی کوچه».<sup>۴</sup>

با تن خاکی میسر نیست سیرابی ز وصل

کوزه بشکن، سر به جوی آب حیوانش گذار

ج ۲۲۰۳/۵

۱. فرهنگ مردم ابهر، محمد آقامحمدی، چاپ و نشر ساعس ناجا، ج ۱، ۱۳۷۴، ص ۱۸۲.

۲. اورازان، جلال آل احمد، انتشارات مجید، ج ۳، تهران ۱۳۷۶، ص ۴۶.

۳. رمضان در فرهنگ مردم، سیداحمد وکیلان، سروش، ج ۱، تهران ۱۳۷۰، ص ۲۷.

۴. فرهنگ مردم ایران، ص ۲۰.

۶. میل کشیدن به چشم: نوعی سیاست (شکنجه)، که میل گذاخته به چشم کشند و نایبنا کنند.<sup>۱</sup>

چنان ز چشم بد خاکیان هراسانم / که میل می‌کشم از آه چشم روزن را  
ج ۳۱۳/۱

۷. نعل وارونه زدن: رسم بوده که دزدان چون می‌خواستند کسی نفهمد از کدام راه رفته‌اند، نعل وارونه به اسب خود می‌زند تا نشانه‌های پای اسب، به عکس راهی که رفته بیفتند. جنگی‌ها هم در مقام خدعه جنگی چنین کاری می‌کردند.<sup>۲</sup>

پشت کردن بر دو عالم، رو به حق آوردن است  
می‌برد این نعل وارون تا به منزل عشق را  
ج ۵۰/۱

در پایان، باید تأکید کرد که این، شمه‌ای بود از نشانه‌های فرهنگ مردمی در دیوان صائب تبریزی. همان‌گونه که سبک صائب، نمونه تمام عیار سبک هندی است و آیینه‌وار چهره تمام‌نمای سبک هندی را نشان می‌دهد، دیوان صائب نیز تجلیگاه فرهنگ مردم است. می‌توان گفت که اکثریت قریب به اتفاق اعتقادات سنت‌ها و رسوم، بازی‌ها و مشاغل، الفاظ و اصطلاحات و امثال عامیانه، اسامی ابزار و وسایل زندگی و جنگ و شکار، نام پوشاک و انواع خوراکی، دارو و درمان‌ها و امراض، احکام و مسائل شرعی و دینی و... به شکل تلمیح در دیوان صائب آمده‌اند.

وقتی با ظرافت علمی، جلوه‌های گوناگون فرهنگ عامیانه جست‌وجو شوند، می‌توان از دیوان صائب تبریزی فرهنگی غنی را بیرون کشید که ریشه در زندگی مردم عامی دارد. در دیوان تقریباً هفتاد و پنج هزار بیتی صائب، فرهنگ بسیار پرباری از امثال و حکم نیز وجود دارد که گرچه همگی حکم مثل سائر را پیدا نکرده‌اند، ولی صائب به خوبی آنها را متناسب با مفهوم بیت به کار برده است و گاهی در حکم ارسال المثلین است یعنی هر دو مصراع تمثیل هستند. صائب این‌ها را از زبان مردم گرفته و از کوره اندیشه و خیالش گذرانده و به شکل آبداری در ابیات گنجانده است. و یا در حکم مصراع محسوسی است که به عنوان

تمثیل یا تشبیه مرکب، به مصراع معقولی ساخته است و با توجه به این که واژه‌ها و بافت آنها از زبان مردم گرفته شده و برای همه کس قابل دریافت و تفهیم‌اند، می‌توان همان تک مصراع‌های محسوس را به شکل ضرب‌المثل یا مثل سائر نیز به کار برد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی